



مبانی تکامل «تفقه» در پرتو حکومت اسلامی (مبانی کلامی، فلسفه شریعت و فلسفه اصولی)

یحیی عبدالهی^۱
سیدمحمد مهدی میرباقری^۲

چکیده

این مقاله سعی دارد به تبیین چیستی «تفقه در مقیاس حکومتی» و مبادی و مبانی دستیابی به آن بپردازد. تفقه تکامل یافته باید دین و شریعت را در مقام و جایگاه سرپرستی و ولایت اجتماعی در همه شئون خود قرار دهد؛ ازاین رو، می‌توان آن را «فقه سرپرستی» نام نهاد که فراتر از دو رویکرد «فقه موضوعات» و «فقه نظامات» معرفی می‌شود. در بخش دوم مقاله سعی شده است با پرداختن به مبانی روش تفقه، مراحل دستیابی به تفقه در مقیاس حکومتی در سه مرحله تبیین شود: مرحله اول، ارتقاء «مبانی کلامی» با محوریت تعریف از «دین» به جریان پرستش و ولایت الهی است. مرحله دوم، ارتقاء مبانی «فلسفه شریعت» با تبیین «شأن شارع در مقام تشریع» و در نتیجه تعریف از «حکم شرعی» است. مرحله سوم نیز ارتقاء مبانی «فلسفه اصولی» بر محوریت بحث «حجیت» است که به مبنای جدیدی از حجیت یقین و شاخصه‌های حجیت و ضرورت تکامل قواعد «عقلی، عقلایی، عرفی» می‌انجامد. **واژگان کلیدی:** فقه حکومتی، فقه سرپرستی، دین، ولایت، شأن شارع، حجیت

۱. پژوهشگر فقه سیاسی

۲. استاد درس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم



اصلی‌ترین خصلت انقلاب اسلامی و حکومت دینی، سپردن امر «هدایت و سرپرستی اجتماعی» به «دین» است به گونه‌ای که بتواند حرکت جامعه را به سمت قرب الی‌الله هدایت کرده و جامعه را در این مسیر پرمخاطره و درنبرد با طواغیت عالم سرپرستی نماید. ولایت و هدایت الهی جامعه در عصر غیبت از طریق «نظام ولایت فقیه» انجام می‌گیرد و ساختار سیاسی قدرت را در پرتو اسلام رقم می‌زند. تحقق حکومت دینی به نحو کامل مقتضی است که تمامی ابعاد و زوایای حکومت در لایه‌های مختلف، هم جهت و هم‌آهنگ با هدایت دینی حرکت کند و همه روابط، ساختارها، قوانین و برنامه‌های اجتماعی و حکومتی مبتنی بر مبانی و اهداف دین شکل گیرد تا بتواند طریق و مجرای بسط ولایت الهی باشند.

اما دستیابی به این اهداف و تحقق افق‌های پیش رو چندان ساده و در دسترس نبود؛ از دشمنی قدرت‌های مستکبر جهانی و گسترش حوزه‌های درگیری با آن‌ها که بگذریم، فقدان «علوم و دانش‌های دینی»، «ساختارها و مناسبات اجتماعی اسلامی» و «محصولات و فناوری دینی» در صحنه مدیریت اجتماعی از جمله اصلی‌ترین موانع حرکت نظام اسلامی است. امروزه، عدم پاسخ‌گویی به «مسائل نوپدید اجتماعی» و غفلت از ارائه «ساختارها و نظامات اجتماعی» و بی‌توجهی به «مدیریت و برنامه‌ریزی دینی» برابر است با کار بست الگوها و نظام‌های اجتماعی برگرفته از تمدن غرب که به تحقق مبانی، اهداف و ارزش‌های آن از طریق ظهور سبک زندگی مادی می‌انجامد. نظام اسلامی ایران تحت فشار کشورهای سلطه‌گر و نهادهای بین‌الملل جهانی در پذیرش قوانین و نظامات اجتماعی غربی باید بتواند الگویی کارآمد و موفق از سبک زندگی ایمانی را در تمام صحنه‌ها محقق سازد، در غیر این صورت، با همگام شدن با نظامات جهانی و پذیرش قواعد و اسناد تحمیلی آن‌ها به تدریج تحت سلطه و نفوذ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن‌ها قرار خواهد گرفت. پذیرش مناسبات جهانی با مدیریت مرکزی نظام سلطه موجب می‌گردد که



حرکت جامعه در ابعاد مختلف در مسیر تحقق برنامه «توسعه» قرار گیرد و در نهایت، اهداف و آرمان های دینی و انقلابی یا به حاشیه می رود و به تدریج منزوی شده و به مناسک شخصی در کنج منزل و محراب مسجد محدود می گردد و یا استحاله می شود و همگام با ارزشهای مدرن، تبدل ماهیت یافته و صورت و سیرت انقلابی خود را از دست می دهد؛ براین اساس، امروزه ضرورت اصلی پیشرفت و بالندگی انقلاب اسلامی، کارآمدی دین در عرصه عینیت است و اینکه بتوان حکومتی موفق و بالنده از آموزه های دینی را پیش چشم جهانیان به نمایش گذاشت.

حرکت انقلاب اسلامی به سوی تمدن نوین اسلامی است؛ تمدنی که بتواند لایه های عمیق تمدنی همچون «علوم، ساختارها و فناوری ها» را بر محور مبانی تفکر اسلامی سامان دهد و این گونه انقلابی دیگر در عرصه علم و فرهنگ رقم زند. بی شک، دستیابی به ابعاد و لایه های مختلف تمدنی همچون «علوم انسانی اسلامی»، «الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت» و در نتیجه «سبک زندگی اسلامی» بدون تکامل و ارتقاء «اجتهاد و روش تفقه» در جهت دستیابی به «عقلانیت دینی کارآمد» در صحنه مدیریت جامعه ممکن نخواهد بود. تمدن نوین اسلامی آن گاه تحقق خواهد یافت که همه لایه های تمدنی اعم از «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» در پرتو معارف مستند به دین نضج و سامان یابد. نقش محوری تفقه و اجتهاد دینی در پیدایش تمدن اسلامی آن گاه به صورت صحیح ایفا خواهد گردید که فقاقت موجود با تکیه بر اصول و قواعد فقه جواهری پا به عرصه های نوین اجتماعی و حکومتی گذارد و از دو پرتگاه تحجر و انفعال به سلامت عبور کند و «فقه حکومتی» را نتیجه دهد. به فعلیت رسیدن تمام ظرفیت های دستگاه فقاقت حوزه علمیه در مسیر دستیابی به فقه حکومتی، نیازمند مجاهدت های علمی و بذل جهد عالمانه در این مسیر است که باید از طریق هم فکری و هم افزایی علمی علما و فضالای حوزوی واقع گردد.

در ادامه سعی داریم به معرفی اجمالی «فقه حکومتی» و «مبانی تکامل روش تفقه»



بپردازیم و شاکله کلی مباحث را ارائه کنیم، چراکه اثبات مبانی و بیان استدلال‌های مدعیات، مجال دیگری می‌طلبد؛ ازاین‌رو، مباحث پیش‌رو در دو بخش تقدیم می‌گردد: بخش اول، با عنوان «فقه سرپرستی»، فقه هدایت و ولایت جامعه از پایگاه حکومتی»، به معرفی فقه حکومتی اختصاص دارد و بخش دوم، با عنوان «تکامل تفقه از طریق سه دسته مبانی 'کلامی'، 'فلسفه شریعت' و 'فلسفه اصولی'» به مراحل دستیابی به تفقه بایسته و مبانی مورد نیاز در هر مرحله می‌پردازد.

۱. «فقه سرپرستی»، فقه هدایت و ولایت جامعه از پایگاه حکومت

در حال حاضر، تعاریف و دیدگاه‌های مختلفی برای فقه حکومتی وجود دارد که میتوان آنها را در سه رویکرد کلان «فقه موضوعات، فقه نظامات و فقه سرپرستی» طبقه‌بندی نمود. این سه رویکرد را می‌توان از منظرهای مختلفی همچون «موضوع» و «مکلف» با یکدیگر مقایسه کرد. محصول تفقه جامع و تکامل یافته، نظام عقلانیت اجتماعی است که بر محوریت معرفت‌های دینی شکل گرفته است؛ ازاین‌رو، میتوان سه سطح «تفقه دینی»، «علوم» و «الگوهای برنامه‌ریزی» را در منظومه معرفتی جامعه از یکدیگر تفکیک نمود.

۱-۱. سه رویکرد «فقه موضوعات»، «فقه نظامات» و «فقه سرپرستی» در پرداختن به فقه حکومتی

رویکرد «فقه موضوعات» عنوانی بر روش فقهات سنتی است که تاکنون شیوه رایج و متداول حوزه‌های علمیه بوده است. این رویکرد درصدد آن است که با تمرکز بر احکام تکلیفی ناظر به افعال مکلفین، دستورات الهی را در قالب دوگانه «حکم و موضوع» شناسایی کند. صورت‌بندی موضوعات تحت عناوین کلی انتزاعی و مستقل از یکدیگر ویژگی بارز این شیوه تفقه است.

رویکرد «فقه نظامات» که ایده اصلی آن توسط شهید سید محمد باقر صدر رحمته الله مطرح شد، در یک سطح برتر از تفقه، سعی دارد نظامات اجتماعی را از منابع دینی



استنباط کند که غیر از احکام منفرد شرعی است. مکتب یا نظام اجتماعی، مجموعه‌ای وسیع و گسترده از موضوعات را شامل می‌شود که به صورت هدفمند نظم و انسجام یافته، بر مبانی و ارزش‌های خاصی تکیه دارد و اهداف و مقاصد مطلوب را در صحنه اجتماعی محقق می‌سازد. مبتنی بر این نگرش، فقه باید نظامات مختلف اجتماعی همچون «نظام سیاسی، نظام فرهنگی و نظام اقتصادی» را ارائه داده و حیات اجتماعی را در حوزه‌های مختلف تحت آموزه‌های دین ساماندهی نماید.

اما «فقه سرپرستی» به عنوان رویکرد مختار، فقه را در منزلت هدایت و سرپرستی تمامی شئون اجتماعی معرفی می‌کند. نقش هدایت و راهبری اجتماعی توسط نهاد «حکومت» و از طریق «عقلانیت جامع دینی» واقع می‌شود که بتواند همه ساحت‌های جامعه را گام به گام به سوی اهداف متعالی اسلام پیش ببرد. فقه سرپرستی علاوه بر طراحی و تنظیم نظامات اجتماعی، تکامل و تعالی جامعه را از طریق مدل‌های برنامه‌ریزی مدیریت و سرپرستی نموده و برنامه حرکت از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب را نیز ارائه می‌دهد.

این سه رویکرد فقه حکومتی از وجوه مختلفی با یکدیگر تفاوت دارند که در اینجا به مقایسه اجمالی آن‌ها از دو منظر «موضوع‌شناسی» و «مکلف» بسنده می‌کنیم:^۱

۱-۱-۱. ویژگی‌های فقه سرپرستی از منظر «موضوع‌شناسی»

از ناحیه «موضوع‌شناسی» میان سه رویکرد «فقه موضوعات»، «فقه نظامات» و «فقه سرپرستی» تفاوت اساسی وجود دارد.^۲ «فقه موضوعات»، موضوعات خارجی

۱. در کتاب «درآمدی بر رویکردهای فقه حکومتی» مقایسه کامل‌تر این سه رویکرد آمده است.

۲. میان «موضوع» و «مصدق» تفاوت وجود دارد؛ بررسی‌های پیرامون موضوع، پیش از استنباط حکم «موضوع‌شناسی» و بعد از استنباط در مقام امثال را «مصدق‌شناسی» یا «تطبیق موضوع بر مصداق» می‌نامیم، اما در بحث حاضر فارغ از این تفکیک، درصدد تحلیل روش «موضوع‌شناسی» به نحو عام، در مقابل حکم‌شناسی، هستیم که می‌تواند مقام مصداق‌شناسی را نیز پوشش دهد. چنانچه در برخی موارد، در مقام «موضوع‌شناسی» به مطالعات مصداقی و عینی هم نیاز است؛ به عنوان مثال، فقیه در مقام موضوع‌شناسی موضوعات مستحدثه ممکن است به مطالعات عینی و مصداقی موضوع نیاز پیدا کند.



را به صورت «عناوین کلی» مستقل از یکدیگر لحاظ کرده و سپس به استنباط حکم تک تک آنها اقدام می‌ورزد، حتی موضوعات مرکب و پیچیده را به اجزاء و عناصر آن تحت عناوین کلی تجزیه می‌کند و سپس به جست‌وجوی احکام آن‌ها می‌پردازد؛ اما «فقه نظامات» مبتنی بر منطق «مجموعه‌نگر»، سعی دارد موضوعات یک نظام را در ارتباط، تعامل و تقوم با یکدیگر ملاحظه کند و در نهایت به یک ترکیب هماهنگ دست یابد و یک «کل» منسجم را طراحی کند. در رویکرد «فقه سرپرستی» علاوه بر ملاحظه مجموعه‌نگر نسبت به موضوعات و تلاش برای ملاحظه منسجم آن‌ها، بُعد «زمان» و «حرکت» نیز ملاحظه می‌شود. در این صورت، موضوعات و نظامات در حالت ثابت و ایستا مطالعه نمی‌شود، بلکه تغییر و تبدل دائمی آن‌ها، سیر حرکت و همچنین فرآیند تبدل آن‌ها مورد دقت قرار می‌گیرد.

توجه به عنصر «حرکت» و «تحول» موضوعات و نظامات اجتماعی در بستر حرکت جامعه، ضرورت «مدیریت و سرپرستی» آن‌ها را بر محور نهاد «حکومت» روشن می‌سازد. اگر جامعه همواره در حال تغییر و تحول است و با مدیریت اجتماعی می‌توان آن را به سمت مقصد و اهداف خاصی سوق داد، نظامات و ساختارهای اجتماعی نیز باید قابلیت انعطاف و همگام‌سازی با مراحل حرکت جامعه را داشته باشند که این امر بر محور هدایت و رهبری واحد صورت می‌پذیرد؛ از این رو، نقش دستگاه حاکمیت به عنوان کانون هدایت، سرپرستی و مدیریت اجتماعی در پیشبرد نظامات اجتماعی و موضوعات ذیل آن برجسته می‌شود.

براین اساس، ویژگی ممتاز موضوع‌شناسی در مقیاس سرپرستی، «تبدل موضوعات در فرآیند بهینه‌سازی» است. در یک نظام اجتماعی، همگام با حرکت جامعه، نظام موضوعات آن در مسیر رسیدن به نقطه مطلوب دائماً بهینه‌سازی می‌شود و کم‌وکیف عناصر نظام دستخوش تحول می‌شود. همین امر موجب حذف یا اضافه‌شدن موضوعات و تغییر موازنه نسبت‌ها و ماهیت موضوعات می‌گردد؛ براین اساس، مبتنی بر «فقه سرپرستی»، دستیابی به «علم دینی» و «برنامه‌ریزی



جامع و آینده‌نگر موضوعات» حائز اهمیت می‌گردد، چراکه درنهایت مجموعه «عقلانیت دینی» جامعه باید مراحل تکامل اجتماعی را در ضمن نقشه راه برای جامعه مشخص کرده و روشن سازد که در هر مرحله از تکامل، کیفیت نظامات اجتماعی و در رتبه بعد، موضوعات آن‌ها چگونه خواهد بود.

تفقه دینی اگر از طریق علوم و دانش‌های مورد نیاز به الگوی حرکت و پیشرفت جامعه منتهی نگردد و نتواند حرکت نظامات و موضوعات را سرپرستی کند، همواره در برابر تحولات اجتماعی منفعل خواهد بود. رویکرد «فقه موضوعات» حداکثر می‌تواند «پاسخ‌گوی موضوعات مستحدثه» باشد و در فرآیند پیدایش و تغییرات این موضوعات نقش فعال ایفا نمی‌کند، اما رویکرد «فقه سرپرستی» با هدف اینکه نبض تحولات اجتماعی را در دست گیرد باید به «حادثه‌سازی» نظامات و موضوعات اجتماعی مبادرت ورزد.

این سه رویکرد از منظر «دامنه موضوعات» نیز تفاوت دارند. «فقه موضوعات» تنها درصدد استنباط احکام «افعال مکلفین» است و دیگر ابعاد و زوایای انسانی را موضوع بحث فقهی نمی‌داند، اما گستره موضوعات در «فقه سرپرستی» به افعال و موضوعات دارای «احکام تکلیفی» محدود نمی‌شود، چراکه «فقه سرپرستی» قصد دارد جامعه را در همه ابعاد و زوایا هدایت و سرپرستی کند و همه موضوعات را تحت پوشش قرار دهد؛ از این رو علاوه بر «افعال مکلفین»، دو حوزه «امیال و گرایشات» و «عقاید و باورها» نیز موضوع بحث فقهی قرار خواهد گرفت؛ از این رو، به یک «تفقه جامع» نیاز داریم که گزاره‌های «توصیفی» و «ارزشی» را در کنار گزاره‌های «تکلیفی»، مورد مطالعه و بررسی قرار داده و معرفت‌هایی از سنخ «توصیفی» و «ارزشی» به صورت مستند به منابع شرع را استنباط نماید.

۲-۱-۱. ویژگی‌های فقه سرپرستی از منظر «مکلف»

از منظر «مکلف» نیز میان این سه رویکرد تفاوت است. واحد مطالعه در رویکرد «فقه موضوعات»، «فرد» است و رفتار آحاد جامعه را در حد تعذیر و تنجیز نسبت به



تکالیف مورد بررسی قرار می‌دهد؛^۱ اما در رویکرد «فقه نظامات»، مکلف و مخاطب نظامات اجتماعی، «جامعه» به عنوان یک واحد به هم پیوسته‌ای است که دارای ارکان و وحدت و کثرت اجتماعی است؛ به این معنا که هم «فرد» هویت دارد و این گونه نیست که اختیارات انسانها منحل در «جامعه» شود و هم هویت جمعی آنها تحت عنوان «جامعه» مؤثر است؛ به تعبیر دیگر، در عین اینکه انسانها دارای اختیاراتی هستند یک وحدت اجتماعی هم دارند و این وحدت اجتماعی و این اراده مجتمع، مکلف فقه حکومتی قرار می‌گیرد. اگر پذیرفتیم که برخی افعال و اقدامات اجتماعی کلان برآیند مجموعه‌ای از افعال هماهنگ است که در پیوستگی و ارتباط با یکدیگر شکل می‌گیرند، در این صورت مکلف چنین فعلی باید «مجموعه‌ای منسجم از انسانها» باشند که در بالاترین سطح، «جامعه» نامیده می‌شود؛ از این رو، تکالیف «فقه نظامات» متوجه تک تک آحاد مکلفین به نحو برابر و مستقل از یکدیگر نیست، بلکه تکلیفی است که متوجه مجموعه‌ای از افراد به نحو مشترک و تقومی است و امثال آن هم به مجموع مکلفین وابسته است. در این صورت، هر فرد باید فعلی متناسب با دیگر افعال انجام دهد و مجموعه آن افعال، تحقق تکلیف را در پی خواهد داشت؛ به عنوان مثال، فرمان پیروزی در جنگ هنگامی امثال می‌شود که یک ارتش منسجم پدید آید و با نظامی از افعال مختلف اما هماهنگ، نتیجه مطلوب به دست آید، نه اینکه همه افراد یک فعل مساوی و برابر انجام دهند؛ اما تکالیف «فقه موضوعات» عمدتاً به گونه‌ای است که یک فعل مشابه و یکسان متوجه تک تک افراد می‌گردد، بدون اینکه میان این افعال

۱. این امر ریشه در پیشینه تاریخی و بستر پیدایش و تغییرات فقه دارد. از آنجا که جامعه شیعه در طول تاریخ عمدتاً از مناسبات حکومتی دور بوده، بلکه در برهه‌هایی مطرود دستگاه حاکمیت بوده و در انزوا به سر می‌برده است، نیازهای حکومتی متوجه فقاهت شیعه نگردیده و از این منظر مورد سؤال واقع نشده است. در این صورت، طبیعی است که مسائل و مباحث فقهی معطوف به نیازهای مکلف فردی، مورد دقت قرار گرفته است؛ اما با تحقق انقلاب اسلامی ایران و تشکیل حکومت دینی بر مبنای مذهب تشیع به تدریج عملکرد حکومت و نحوه اداره جامعه سنخ جدیدی از نیازمندی‌ها را پیش روی فقه قرار داد که مکلف آن یک «فرد» نیست، بلکه «جامعه» یا بخشی از آن است.



با یکدیگر ارتباطی برقرار باشد؛ مثل نماز یا روزه در واجبات عینی یا تجهیز میت در واجب کفایی. البته در باب معاملات ارتباط دوطرفه و تکالیف و حقوق آن‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد که از این منظر به تکالیف اجتماعی نزدیک می‌شود، اما در «فقه نظامات» با یک تکلیف جمعی و نه صرفاً دوطرفه مواجه هستیم که نیازمند مجموعه افعال «مقوم به یکدیگر» و «هماهنگ» است که باید مجموعه‌های از مکلفین با کمک هم آن را انجام دهند، در غیر این صورت، نتیجه مطلوب به دست نمی‌آید. در این‌گونه موارد باید «نسبت بین افعال» را سنجید و افعال مختلف و متنوع را مبتنی بر مبانی و معطوف به اهداف و مقاصد، از طریق تقسیم‌کار، تعریف کرده تا یک نظام منسجم پدید آید، در این صورت، فعل یک نفر، هماهنگ، مؤید و مکمل فعل دیگران خواهد بود.

از منظر رویکرد «فقه سرپرستی»، علاوه بر نظام مند بودن مکلف، از آنجا که درصد هدایت و ولایت بر جامعه و نظامات آن است، حضور محوری «ولی» در این سطح ضروری است و همه مناسبات جامعه باید در محور «ولی اجتماعی» تعیین یابد؛ از این رو، طبق رویکرد «فقه سرپرستی»، محور مکلفین در هر مجموعه‌ای، «ولی» آن مجموعه است و دیگر مکلفین در نسبت با او صاحب تکلیف می‌شوند. به عبارت دیگر، تکالیف به نحو مستقل و جداگانه میان مکلفین یک نظام توزیع نمی‌شود، بلکه از مجرای «ولی» تکالیف تقسیم شده و بر همان محور رشد و تکامل می‌یابد.

در این صورت در هر تکلیفی ابتدائاً مخاطب و مکلف آن تکلیف، فرمانده یا ولی مجموعه است و در مرتبه بعد، این تکلیف از طریق او میان دیگر مکلفین توزیع می‌شود. «ولی»، در رشد و سرپرستی کل مجموعه مسئولیت دارد و تحقق مأموریه را ابتدائاً از او طلب می‌کنند، مثل اینکه فرمان اداره لشکر ابتدا متوجه فرمانده لشکر می‌شود و او نسبت به فعل بقیه هم مسئول است؛ یعنی او باید این مجموعه را هماهنگ کند و در صورت ناهماهنگی و شکست لشکر، در تخلف آنها شریک خواهد بود. در واقع، منصب فرماندهی منصب هدایت کل و هماهنگسازی فعل



کل است؛ لذا او مکلف به فعل کل هم هست. البته نه به این معنا که تکلیف از دیگران ساقط باشد، بلکه ابتدائاً تکلیف متوجه اوست و از مجرای او به دیگران تقسیم میشود؛ بنابراین، مکلف در «فقه سرپرستی»، «جامعه با محوریت ولی» است (میرباقری، ۱۳۹۶، ص ۱۳۵ و ۱۳۹۳، ص ۶۴).

۲. «تفقه دینی، معادله‌های علمی، مدل‌های برنامه‌ریزی»، سه مرحله تکوین «عقلانیت دینی»

«فقه سرپرستی» درصدد هدایت اجتماعی از طریق «عقلانیت دینی» است که این امر در سه مرحله محقق می‌شود: محوریت آموزه‌های وحیانی در منظومه معرفتی جامعه در گام اول نیازمند تکامل «تفقه» است، در گام دوم باید آموزه‌های مستند در «علوم و دانش‌های مورد نیاز» جامعه امتداد پیدا کرده و حلقه دوم از منظومه معرفتی بشر را تکمیل نماید. تحقق عینی این معارف و راه‌یابی آن‌ها به عرصه اجراء نیازمند مرحله دیگری است که آن را «مدل‌های برنامه‌ریزی» نامیده‌ایم. این مرحله که حلقه واسطه میان «ساحت اندیشه» و «صحنه اجراء» است به «تصمیم‌سازی» و «ساختارسازی» در مقیاس مدیریت اجتماعی می‌پردازد.

امروزه، حوزه‌های علمیه متصدی «تفقه دینی» و دانشگاه‌ها متصدی «معادله‌های علمی» هستند و «مدل‌های برنامه‌ریزی» نیز توسط نهادهای مدیریتی و تصمیم‌ساز همچون مجلس قانون‌گذاری و شوراهای عالی کشور و مدیران ارشد نظام طراحی می‌گردد، اما ارتباط میان «تفقه» با «معادلات علمی» دانشگاه تقریباً منقطع و با عرصه «برنامه‌ریزی اجتماعی» به صورت حداثی و با شیوه تعیین خطوط قرمز واقع می‌شود، درحالی‌که پیدایش عقلانیت دینی نیازمند حضور متقوم «تفقه، معادله و مدل» با محوریت معرفت‌های برآمده از تفقه دینی است.

حرکت از «تفقه دینی» به «معادلات علمی» حرکتی یک‌سویه و خطی نیست، بلکه علوم و دانش‌های مختلفی از منظر «تعیین مسئله» و «موضوع‌شناسی» بر تفقه تأثیرگذار است؛ همچنین عرصه معادلات علمی، محک آزمایش معرفت‌های دینی



نیز هست که آیا آنچه از منابع دینی استنباط شده است، قابلیت فراوری در نظریات علمی و تبدیل شدن به یک دانش منسجم نظری یا تجربی را دارد یا خیر؟ کارکرد علمی و عینی یک آموزه دینی می‌تواند شاخص تبعی حجیت آن به حساب آید؛ بنابراین، با امتداد معرفت دینی در دیگر علوم و دانش‌ها، «علم دینی» تحقق پیدا می‌کند و تفقه از ناحیه منطق «موضوع‌شناسی» نیز صبغه دینی به خود می‌گیرد.

مرحله سوم عقلانیت اجتماعی، یعنی تولید «مدل‌های برنامه‌ریزی»، مرحله‌ای است که کارشناسان و نهادهای تصمیم‌ساز کشور مبتنی بر ظرفیت دانش‌های پشتیبان خود با «وضع قانون»، «برنامه‌ریزی»، «تنظیم سندهای بالادستی» همچون سند چشم‌انداز و اقداماتی از این دست، سعی در تنظیم و مدیریت عمل و رفتار جامعه می‌کنند^۱ (میرباقری، ۱۳۹۴، ص ۸۵).

بنابر آنچه گذشت، «فقه حکومتی» در یک تعریف اجمالی فقهی است که اولاً، مقیاس آن از سطح خرد ارتقاء یافته و مناسبات «نظام ولایت و تولی اجتماعی» را بیان می‌کند و ثانیاً، از محدوده احکام تکلیفی فراتر رفته و سه حوزه «اخلاق، اعتقادات و احکام» را شامل می‌گردد. با این رویکرد، «فقه حکومتی» فقهی است که بتواند تئوری جامع تحقق ولایت حقه در تمام ابعاد و زوایای اجتماعی را ارائه دهد که این امر با امتداد معارف مستند به دین در عرصه دانش‌های علمی و الگوهای مدیریتی و دستیابی به «نظام جامع عقلانیت اسلامی» همراه خواهد بود.

۱. مبتنی بر اندیشه مرحوم سیدمنیرالدین حسینی رحمته‌الله هماهنگی میان «تفقه دینی»، «معادلات علمی» و «مدل‌های برنامه‌ریزی» باید از سطح روش و منطق آن‌ها صورت پذیرد و هماهنگی میان این سه روش، نیازمند یک «روش عام» است؛ «روش عام» موجب می‌شود این سه روش به صورت یک نظام هماهنگ روشی با تعیین جایگاه مشخص هریک، منظومه معرفتی منسجمی را ارائه دهند. روش عام نیز نیازمند یک اندیشه فلسفی عام است که بنیان‌های فکری و نظری این روش را منقح کند. این فلسفه که «فلسفه شدن» نام دارد، باید بتواند در عالی‌ترین سطح، ابعاد «روش‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی» روش عام را بر یک پایگاه استوار عقلی بنیان نهاده به گونه‌ای که هم اتقان نظری آن تمام باشد و هم حجیت آن احراز گردد؛ بنابراین، «فلسفه شدن» به تولید «روش عامی» می‌انجامد که بتواند سه منطق هماهنگ در حوزه‌های «تفقه، معادله و مدل» ارائه داده و محصول این شبکه منسجم روشی، منظومه معرفتی است که هم به صورت یک پیوستار دارای انسجام و امتداد نظری است و هم جریان تعبد و ولایت الهی در آن جاری شده و به حجیت رسیده باشد.



۳. تکامل «تفقه» از طریق سه دسته مبانی «کلامی»، «فلسفه شریعت» و «فلسفه اصول»

سیر حرکت از مبانی فقه حکومتی تا دستیابی به «فقه حکومتی» به ترتیب از سه دسته مبانی «کلامی»، «فلسفه شریعت» و «فلسفه اصول» می‌گذرد. در ابتدا باید به این بحث پرداخت که «دین» چیست؟ و چه خصوصیتی دارد؟ شناخت صحیح دین و قلمروی آن در تبیین مبانی روش تفقه و تعیین حوزه فقاقت نقش بسزایی دارد. بدون تکامل علم کلام و دستیابی به تصویر صحیحی از «دین» نمی‌توان افق جدیدی را از تحول در فقاقت انتظار داشت (میرباقری، ۱۳۸۷، ص ۳۴۹).

در مرتبه بعد از «کلام و دین‌شناسی»، باید به مبانی «فلسفه شریعت» و «فلسفه اصول» پرداخت. مقصود از «شریعت»، شریعت به‌نحو ثبوتی است فارغ از اینکه چگونه با فقه آن را بشناسیم^۱ و مقصود از «فلسفه اصول»، مبانی روش دستیابی به شریعت (به‌نحو اثباتی) است.

۱-۳. ارتقاء مبانی کلامی بر محور مفهوم «پرستش» و «ولایت»

تحلیل از «دین» بر چستی «شریعت» و به تبع آن «فقه» و تعیین حدود و منزلت آن‌ها تأثیر مستقیم دارد. حقیقت دین چیست؟ آیا دین مجموعه‌ای از «عقاید، اخلاق و احکام» است که «شریعت» نام دارد یا حقیقت دین «ولایت و سرپرستی خدای متعال» است و «شریعت»، مناسک تولی به ولایت الهیه است؟ آیا دین صرفاً از سنخ «گزاره و پیام» است که به معرفی حدود، مناسک و بایدها و نبایدهایی می‌پردازد یا اینکه جریان هدایت و ولایت حضرت حق در ورای این مناسک و حدود وجود دارد که باطن دین را تشکیل می‌دهد؟

دین، مبدأیی دارد که الوهیت حضرت حق است. بدون فرض «الله» در این عالم سخن گفتن از دین بی‌معناست. در مرتبه بعد از الوهیت حضرت حق که حاکم بر

۱. به همین دلیل این دسته مبانی را «فلسفه شریعت» نام نهادیم و نه «فلسفه فقه»، چراکه «فقه» دانش کشف از «شریعت» است، اما مقصود از «شریعت» در اینجا شریعت ثبوتی فارغ از کشف و استنباط انسان‌هاست.

همه مخلوقات است، ولایت و سرپرستی خدای متعال بر مخلوقات عرضه می‌شود. انسان‌ها به اقتضای اختیار و اراده خود، می‌توانند تسلیم شوند یا اینکه استکبار بورزند. کسانی که تسلیم ولایت الهی می‌شوند به وادی ولایت حضرت حق وارد می‌شوند و آنان که کفر می‌ورزند به ولایت طاغوت داخل می‌شوند:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره، ۲۵۷)

در مرتبه بعد، ولایت ائمه اطهار علیهم‌السلام طریق جریان ولایت الهیه در عالم است و پرستش و عبودیت خدای متعال از طریق ولایت امام معصوم واقع می‌شود.

بنابراین، «دین» به «شریعت» محدود نمی‌شود آن‌چنانکه ارتکاز رایج و متداول است، بلکه حقیقت و باطن دین، جریان «ولایت» است که بر محور امام به عنوان حجت و خلیفه الهی بر زمین بسط پیدا می‌کند. این مبنای دین‌شناسی که متخذ از معارف روایی اهل بیت علیهم‌السلام است به رویکرد حداکثری دین می‌انجامد؛ براین اساس، انسان باید در همه شئون فردی و اجتماعی خود و در همه عرصه‌های حیات بشری خداوند را پرستش کند و تحت ولایت او قرار گیرد. پرستش خدای متعال هیچ قیدی نمی‌خورد و همه حوزه‌های ارادی انسان را شامل می‌شود (میرباقری، ۱۳۹۴، ص ۱۹ و ۱۳۹۶، ص ۲۴۸).

۲-۳. ارتقاء مبانی «فلسفه شریعت» و دستیابی به تصویر «حکم»

«فلسفه شریعت» نگاهی کلی و فرانگر به شریعت است که خصوصیات و ویژگی‌های کلی شریعت را تبیین می‌کند. اگر «فقه» درصدد دستیابی به «شریعت» است، پیش از پرداختن به فقه باید خصوصیات «شریعت» را تبیین نمود. موضوع محوری شریعت نیز «حکم» است لذا تبیین خصوصیات شریعت باید به تصویری جامع و کامل از «حکم» و ابعاد و مسائل مختلف آن منتهی گردد.

تبیین دقیق «شریعت» نیز در پرتو نظریه کلامی و دین‌شناسی در رتبه سابق صورت می‌گیرد. اگر حقیقت دین متشکل از دو لایه ولایت و شریعت است و «شریعت»



ابزار و طریق جریان ولایت به حساب می‌آید، در این صورت «شریعت» را باید در پرتو «ولایت» تبیین نمود.

مهم‌ترین مؤلفه اثرگذار در تبیین حکم، «شان شارع در مقام مخاطب» است که باید تنقیح یابد، آن‌گاه در پرتو آن به چیستی خطاب و حکم پرداخت (میرباقری، ۱۳۹۶، ص ۱۸۳).

۱-۲-۳. شان شارع در مقام مخاطب، ولایت و سرپرستی عباد در همه شئون

در فضای مرسوم و سنتی فقه و اصول، شان شارع همسان با شان مولای عرفی تلقی می‌شود و از بازسازی روابط عبد و مولای عرفی، قواعد مخاطب با شارع به دست می‌آید. در این میان، برخی نظریه‌ها همچون حق الطاعه شهید صدر رحمته الله و یا خطابات قانونی امام خمینی رحمته الله می‌تواند افق‌گشایی و حرکتی بدیع به حساب آید. برخی از اساتید معاصر نیز بر جایگزینی «نظام قانونی-ولایی» بر فرهنگ «عبد و مولا» تأکید دارند و به تبیین نظریه خود پرداخته‌اند (مددی، ۱۳۹۴، ص ۲۶).

مبتنی بر مبانی کلامی که گذشت، شان شارع نه الگویافته از فرهنگ «عبد و مولای عرفی» است و نه برگرفته از «نظام قانونی» است، بلکه خداوند متعال شأنی منحصر به فرد و تأسیسی دارد. مبتنی بر آنچه در مبانی کلامی گذشت که حقیقت دین ولایت حضرت حق بر عباد معرفی شد، شان مخاطب شارع نیز «ولایت و سرپرستی عباد» در طول تاریخ است. شارع در صدد هدایت انسان در مقیاس فردی، اجتماعی و تاریخی در همه شئون حیات است و برای این مقصود با بشریت مخاطب نموده است. شان شارع چیزی جز اقامه توحید و بندگی و بسط ولایت حقه در این عالم نیست و شریعت نیز طریق اقامه ولایت خدای متعال است. در این صورت این شان حضرت حق و اولیای معصومین علیهم السلام نه با روابط عبد و مولای عرف عصر مخاطب یکسان است و نه با ساختارهای مستحدثه بشری سازگاری دارد، بلکه شأنی متفاوت از این دو است که ویژگی‌های آن از خود معارف نقلی به دست می‌آید؛ البته این شان تأسیسی شارع به گونه‌ای است که می‌تواند در طول تاریخ با



نسل‌های مختلف بشری تفاهم کند؛ از فرهنگ جاهلی عصر ظهور اسلام گرفته تا فرهنگ‌های متکامل‌تر، همگی امکان تفاهم و تخاطب با شارع را پیدا می‌کنند، چراکه شارع درصدد هدایت و سرپرستی همه عباد در طول تاریخ است. اساساً چنین منزلتی که بتواند تکامل پرستش و عبودیت خدای متعال را سرپرستی کند و با فرهنگ‌های بشری در اعصار مختلف نیز قابلیت تفاهم داشته باشد نمی‌تواند شأنی تأسیسی و الهی نباشد.

بنابراین شأن شارع صرفاً «بیان احکام» نیست؛ همچنین صرفاً ارائه «نظام احکام» هم نیست، بلکه خدای متعال به واسطه حجج و اولیای الهی خود، فرایند «هدایت» را در «فرد، جامعه و تاریخ» ولایت و سرپرستی می‌کند. این ولایت و سرپرستی هم به حوزه احکام تکلیفی مکلفین محدود نمی‌شود، بلکه همه حوزه‌های معرفتی اعم از «تکلیفی، توصیفی و ارزشی» را شامل می‌شود. به بیان دیگر، همه عرصه‌های معرفتی باید بستر قرب به خدای متعال و عبودیت حضرت حق گردد؛ همچنین غایت تخاطب شارع صرفاً «تأمین از عقوبت» نیست، بلکه همه مدارج قرب تا رسیدن به مقام توحید از طریق این تخاطب قابل تحصیل است (میرباقری، ۱۳۸۷، ص ۳۲۳ و ص ۳۶۱؛ ۱۳۹۲، ص ۳۳).

۲-۲-۳. چستی «خطاب»، مبتنی بر شأن تخاطب تأسیسی شارع

گفته شد اگر حقیقت دین جریان ولایت و هدایت الهی است، شأن شارع نیز ولایت و سرپرستی کل بشریت در مسیر تقرب الهی است و مبتنی بر این شأن تخاطب واقع می‌شود. در امتداد این مبنا باید کیفیت خطاب شارع را تبیین نمود.

۱-۲-۲-۳. ادبیات تأسیسی شارع

در تحلیل «زبان و ادبیات دین» چنین مرسوم و متداول است که گفته می‌شود شارع، زبان و ادبیات جدیدی را تأسیس نکرده و از قواعد عرفی و عقلایی برای تفاهم با عباد بهره برده است؛ براین اساس، برای فهم خطابات شرعی باید به معانی عرفی آن‌ها مراجعه کرد، اما مبتنی بر شأن تخاطب تأسیسی شارع، ادبیات شارع



نیز تأسیسی است. زبان و ادبیات به عنوان ابزار تفاهم و ارتباط تابع شأن مخاطب است. خدای متعال و حجج الهی به مقتضای اینکه در منزلت هدایت و سرپرستی کل عالم بشری در طول تاریخ هستند و همه شئون حیات بشری را ولایت می کنند، ادبیات دیگری غیر از ادبیات عرف عصر جاهلی ارائه کرده اند و اساساً ادبیات و فرهنگ عصر مخاطب، ظرفیت بهره گیری در این منزلت را ندارد. در واقع، از آنجا که شأن مخاطب شارع در جهت تکامل تاریخ در مسیر عبودیت است، فرض چنین شأنی کلام شارع را از سایر خطابات بشری متمایز می سازد.

البته این بدان معنا نیست که زبان و ادبیات شارع زبانی به کلی متفاوت و یا غیرعربی است که در این صورت امکان تفاهم با شارع از بین می رفت، بلکه ادبیات دین این قابلیت را دارد که با سطوح مختلف، درجات مختلفی از تفاهم را برقرار کند. فهم عرف زمان مخاطب از دین یک سطح عمومی از فهم دین است و نباید فهم دین منحصر در آن سطح شود (میرباقری، الف، ۱۳۸۸، ص ۵۶ و ۱۳۸۷، ص ۳۸۰). به بیان دیگر، شارع با ادبیات و فرهنگ عرف عصر مخاطب هم تفاهم کرده است و هم در آن تصرف کرده و آن را رشد داده و ارتقاء بخشیده و از این طریق ولایت خود را اعمال کرده است. پذیرش تبعی عرف عصر مخاطب به منظور رشد و ارتقای آن، غیر از به رسمیت شناختن آن عرف و محدود شدن در ظرفیت های نازل آن زبان است (میرباقری، الف، ۱۳۸۸، ص ۱۸۰).

تأسیسی بودن زبان شارع، در کیفیت قواعد فهم خطابات شرعی اثرگذار است؛ به عنوان مثال، تحلیل های زبان شناسی علم اصول همچون تحلیل فرایند «وضع» و نسبت آن با دلالت های زبانی را دستخوش تغییر و تحول جدی می سازد و از مبانی رایج قوم فاصله می گیرد (میرباقری، ۱۳۸۴، ص ۵۴).

ذکر این نکته ضروری است که فقهای عظام هرچند در مقام نظر و تحلیل زبان شارع را عرفی تلقی کرده اند، اما در عمل به فهم عرف زمان مخاطب بسنده نکرده اند. قواعد عمیق و پیچیده اصولی که فهم و کاربست آن ها نیازمند سال ها تعلیم و



ممارست علمی است گویای این حقیقت است که از فهم عرفی فاصله گرفته و به اقتضائات زبان تأسیسی شارع نزدیک شده‌اند (میرباقری، الف ۱۳۸۸، ص ۴۷).

۲-۲-۳. دامنه و مقیاس خطابات شرعی

مطلب دیگری که متفرع بر شأن شارع می‌گردد، تعیین دامنه و مقیاس خطاب است. یکی از محدودیت‌های فقه موجود، باقی ماندن در حصار احکام تکلیفی است که موجب شده است دانش‌های توصیفی و ارزشی به منابع دین مستند نشوند. اگر شأن مخاطب شارع را ولایت بر همه شئون انسانی بدانیم، انسان باید در همه حوزه‌های معرفتی به ولایت الهی تولی پیدا کند و فهم خود را به حجیت رساند. از این منظر دامنه خطابات شرعی اعم از گزاره‌های «تکلیفی، توصیفی و ارزشی» خواهد بود. طبق این نگرش، کل منظومه معرفت بشری باید بر محور معرفت‌های دینی و صبغه دینی جهت‌گیری الهی پیدا کند.

همچنین مخاطب این خطاب تنها «فرد» نیست، بلکه «جامعه و تاریخ» نیز در تخاطب با شارع قرار می‌گیرند. از آنجا که می‌توان برای جامعه و تاریخ نیز هویتی حقیقی فرض کرد، با ارتقاء روش فهم خطابات شارع می‌توان سطوحی از تخاطب شارع با جامعه و تاریخ را نیز به‌دست آورد؛ بنابراین، خطاب شارع برای آن است که «تمایلات، افکار و رفتار» انسان‌ها در سطوح «فردی، اجتماعی و تاریخی» در همه شئون حیات بشر، تحت ولایت الهی قرار گیرد^۱ (میرباقری، ۱۳۹۲، ص ۷۷).

۳-۲-۳. تعریف «حکم» به «تناسبات تولی و ولایت الهی»

طبق مجموع مبانی پیش‌گفته می‌توان گفت حقیقت اصلی «دین»، جریان «ولایت الهی» است و «شریعت» در امتداد «ولایت» جای‌گرفته که تناسبات تولی به آن ولایت را تعیین می‌سازد؛ همچنین «شأن شارع» ولایت و هدایت همه شئون بشری و سرپرستی تکامل آن‌ها در طول تاریخ است و خطابات شرعی را نیز باید

۱. مبتنی بر مبانی کلامی و شأن تخاطب شارع وجوه دیگری از مباحث حکم‌شناسی همچون تحلیل از ملاکات احکام، کیفیت جعل حکم، دسته‌بندی احکام و ... نیز تحلیل متفاوتی پیدا می‌کنند که در این مقاله مجال طرح آن‌ها نیست.



متناسب با این شأن تعریف نمود. در این صورت، تعریف «حکم» به «تناسبات ولایت خداوند و معصومین علیهم السلام بر انسان و جهان» بازمی‌گردد. «حکم» در واقع مجرای جریان «ولایت» است و نسبت به «ولایت» طریقت دارد؛ همچنین طبیعی است هر آنچه مورد نهی خداوند است چیزی است که با این ولایت متناسب نیست و باید هماهنگی آن را با جریان ولایت باطل قطعی دانست.

براین اساس که «تناسبات ولایت و تولی» را ملاکات احکام بدانیم، هر جا که ولایت و تولی وجود دارد، ملاک حکم و به تبع آن خود حکم نیز موجود است و از آنجا که دامنه «ولایت و تولی»، شامل هر سه حوزه «اخلاق، افکار و رفتار» و سه مقیاس «فردی، جمعی و تاریخی» است، باید «قواعد و تناسبات تولی به ولایت الهی» را در همه این حوزه‌ها استنباط نمود (میرباقری، ۱۳۹۶، ص ۲۰۱).

۳-۳. ارتقاء مبانی فلسفه اصولی بر محور مفهوم «حجیت»

«علم اصول» موجود در دامن «فقه» متولد شده و رشد و نمو پیدا کرده است؛ از این روی، ظرفیت‌های آن نیز با «فقه» موجود تناسب دارد و درصدد تقنین و قاعده‌مند کردن سطحی از فقه است که محصول آن را در احکام رساله‌های عملیه مشاهده می‌کنیم. «روش تفقه» نیز همچون هر علم و دانش دیگری بر پایه اصول و مبانی متعددی استوار گردیده است که این مبانی، ظرفیت آن علم را تعیین نموده است؛ براین اساس، «تکامل روش تفقه» از طریق تکامل مبانی حاکم بر روش تفقه صورت می‌پذیرد که امروزه در دانشی به اسم «فلسفه اصول» جای داده می‌شود. پس از تبیین مبانی کلامی و دین‌شناسی و همچنین تبیین شریعت بر محور حکم و خطاب شرعی باید در گام بعد مبانی فلسفه اصولی را با محوریت بحث «حجیت» مورد دقت قرار داد.

۳-۳-۱. «حجیت»، موضوع محوری «علم اصول» و ضرورت بحث از مبانی «معرفت‌شناسی»

علم اصول، روش استناد به شارع و به حجیت رساندن فهم از شریعت در تخاطب



با شارع است؛ ازاین رو، می توان محور مباحث علم اصول را «حجیت» دانست و دیگر مسائل اصول فقه را از این منظر سامان داد؛ براین اساس، همان طور که «حکم» محور مباحث «فلسفه شریعت» است، «حجیت» نیز محور مسائل «فلسفه اصول» به حساب می آید. به بیان دیگر، علم اصول درصدد ارائه قواعد به حجیت رسیدن فهم انسان است و به یک بیان، از مصادیق «روش های تأمین حجت» سخن می گوید. در این صورت، موضوع «حجیت فهم» در علم «فلسفه اصول» مستقلاً مورد دقت قرار گرفته و مبانی آن بررسی می شود؛ براین اساس، مبانی «معرفت شناسی» در تحلیل فرایند به حجیت رسیدن فهم نقش جدی ایفا می کند. به بیان دیگر، از آنجا که «فهم مراد شارع» و «استناد به شارع» ضرورتاً از بستر «فهم» انسان عبور می کند و مجتهد سعی دارد فهم خود را به «حجیت» برساند، ضروری است از منظر «معرفت شناسی»، فهم و معرفت را از نو مورد تحلیل قرار داد، چراکه کیفیت به حجیت رسیدن فهم تابع تحلیل ما از «فهم» و «ادراک» است. ابتدا باید مشخص کرد که فهم و معرفت چیست تا سپس بتوان گفت حجیت فهم و معرفت چگونه واقع می شود؛ بنابراین، مبنای «معرفت شناسی» ما در تحلیل فهم و ادراک در تبیین «کیفیت به حجیت رسیدن فهم» تأثیرگذار است که آثار آن را باید در «فلسفه اصول» ملاحظه کرد^۱ (میرباقری، ۱۳۸۷، ص ۲۳۲).

۲-۳-۳. حجیت یقین، زیرساخت قواعد علم اصول

در علم اصول موجود، «حجیت» به «یقین» بازمی گردد و حجیت را ذاتی یقین می دانند، چراکه یقین طریق الی الواقع است و این طریقت امری تکوینی است که قابل جعل نیست:

«لأنه بنفسه طريق إلى الواقع و ليس طریقته قابلة لجعل الشارع إثباتاً أو نفياً» (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۴).

۱. تبیین مبنای معرفت شناسی استاد میرباقری مجال دیگری می طلبد. برای آشنایی با این مبنا بنگرید: جهت داری علوم از منظر معرفت شناسی، نظریه پرداز: سیدمهدی میرباقری، هیئت نقد: رضا حاجی ابراهیمی و حسن معلمی، دبیرعلمی: محمدتقی سبحانی، قم: معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی)، ۱۳۸۷.



این مبنا در علم اصول به عنوان پیش فرض پذیرفته می شود و از کیفیت طریقت یقین به واقع و اثبات آن سخن به میان نمی آید و در نتیجه تلاش اصولیین معطوف به دستیابی به قواعدی است که موجب یقین برای مجتهد نسبت به وظایف مکلفین می گردد، به گونه ای که موجب تأمین معذرت و منجزیت شود؛ بنابراین، در نگاه مشهور اصولیین، حجیت قواعد اصولی به حجیت یقین بازگشت می کند، حتی فراتر از این، یقین پایگاه احراز حجیت در همه سطوح است. (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۹)

بر مبنای مختار نیز بحث از حجیت یقین محور مباحث فلسفه اصول قرار می گیرد، چراکه یقین زیرساخت قواعد علم اصول است و قواعد اصولی در تحصیل حجیت از طریق حصول «یقین» واقع می شود. به بیان دیگر، فقیه و مجتهد در نهایت به «یقین به تکلیف» می رسد و قواعد علم اصول راه های دستیابی به آن را قاعده مند می کند.

۱-۲-۳-۳. «تسلیم و تولی»، ملاک حجیت

«حجیت» صرفاً یک امر نظری نیست که با تحقق علم و صورت ذهنی ضرورتاً پدید آید، بلکه «حجیت» را باید در «نظام فاعلیت» و مبتنی بر روابط «ولایت و تولی» تفسیر کرد. در یک تحلیل کلی و عام از «حجیت» می توان گفت بحث از حجیت در ارتباط میان دو فاعل مختار معنا پیدا می کند که یکی بر دیگری احتجاج کند. به بیان دیگر، حجیت بین دو اراده شکل می گیرد و اگر اراده و اختیار را نفی کنیم و قائل به جبر و ضرورت علیتی شویم، حجیت بی معناست. بحث از حجیت آن گاه پدید می آید که فاعل مافوق بر فاعل مادون احتجاج کرده و حجت را بر او تمام کند. در این صورت، فاعل مادون برای فعل خود حجت دارد.

در روابط اجتماعی احتجاج میان دو انسان هم سطح نیز حتماً با استناد به فاعل مافوق واقع می شود؛ به عنوان مثال، دو نفر شهروند با مراجعه به قوه قضائیه و با تکیه بر قوانین قضایی بر یکدیگر احتجاج می کنند. حتی احتجاج یک انسان با خودش

هم به استناد اراده محوری او در نسبت اراده‌های فرعی صورت می‌پذیرد؛ مثلاً انسان مؤمن خودش را در انجام کاری محقق تلقی می‌کند و آن را حجت می‌داند، چراکه در راستای اراده عبودیت و پرستش خدای متعال است، یا خودش را در معصیت‌ها سرزنش می‌کند، چراکه با جهت‌گیری الهی او در تنافی است.

بنابراین، پایگاه احتجاج در روابط اجتماعی همواره یک امر متعالی است که مورد پذیرش واقع شده است؛ یعنی امری که همه پذیرفته‌اند «تسلیم» آن باشند، پایگاه احتجاج قرار می‌گیرد. در بالاترین سطح، «اله مشترک» مبنای احتجاج است و تولّی به او مبداء شکل‌گیری احتجاج واقع می‌شود. جامعه‌ای که اله خود را «الله» قرار دهد، نظام احتجاجات او الهی و دینی می‌شود. در این صورت، احتجاج ذیل طاعت و پرستش خدای متعال تعریف می‌شود؛ براین اساس، تنها یک حجت وجود دارد و آن «الله» است و در امتداد ولایت الهی، ولایت حجج الهی است که حجت را بر عباد تمام می‌کنند. انسان‌ها نیز به میزانی که تولّی به ولایت آن‌ها پیدا کنند به حجت می‌رسند.

از این منظر، مناط و مَصَب اصلی حجیت «تسلیم» و «تولّی» به خدای متعال و حجج الهی است. اراده انسان به مقداری که تسلیم به اراده شارع شود، حجت است و این قاعده در تمام قوای اختیاری انسان حاکم است. علم و معرفت نیز از آنجا که اراده در آن نقش دارد اگر محصول تسلیم و تولّی حق بود، حجت است در غیر این صورت حجت نخواهد بود. مبتنی بر این مبانی، به جز سطح ابتدایی و آغازین معرفت که اراده در آنجا تبعی است، دیگر سطوح معرفت متأثر از جهت‌گیری اراده واقع می‌شود. پیدایش یقین نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ بنابراین، یقین زمانی حجت است که محصول تبعیت و تسلیم اراده بوده باشد، نه اینکه حجیت آن ذاتی باشد. عبد آن‌گاه می‌تواند در پیشگاه مولای خود اقامه حجت کند که اراده خودش را تسلیم اراده مولایش کرده باشد، گویا چنین القا می‌کند که اراده خود مولا در فعل او جاری شده است و مولا اراده خودش را محترم می‌شمارد.



درست است که قاطع حین‌القطع قابل بازگشت نیست و حکم مولا متوجه او نمی‌شود و برای او داعویت ندارد، اما این وضعیت مستلزم حجیت نیست. انسانی که در مقدمات ارادی یقین خود با سوء اختیار، خود را در وضعیتی قرار دهد که دیگر امکان بازگشت نداشته باشد به چه دلیل یقین او حجت باشد؟ چه اینکه اصولیین جای دیگر پذیرفت‌اند: «الاضطرار بالاختیار لا ینافی الاختیار». سیره عقلانیز چنین است که حجیت را ذاتی یقین نمی‌دانند. اگر کسی با قطع به خلاف جرمی مرتکب شد، او را معذور نمی‌دانند و مؤاخذه می‌شود.

بنابراین، «حجیت» بر پایه این اندیشه در نظام ولایت و ارتباط انسان با ولی و حجت الهی تفسیر می‌شود و نه صرفاً در مواجهه انسان با متن یا گزاره‌های شریعت، چراکه مبتنی بر مبنای دین‌شناسی که گذشت، «شریعت» طریق تولی به «ولایت الهی» است و خود موضوعیت ندارد. در این صورت، پایگاه اصلی حجیت «ولایت» است و انسان به میزان «تولی» خود به حجت دست پیدا می‌کند^۱ (میرباقری، ب ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۴۰ و ۱۳۹۲، ص ۶۵).

۳-۳-۳. «تعبد، تقنین، تفاهم» سه شاخص «حجیت یقین»

مبتنی بر آنچه گذشت، حجیت یقین ذاتی نیست، بلکه مصب اصلی حجیت به «تسلیم بودن به اراده مولا» بازگشت می‌کند. در این صورت، حجیت سه شاخص پیدا می‌کند: «تعبد، تقنین و تفاهم». قید «تعبد» شرط لازم برای حجیت یقین است که باید اراده انسان در حوزه قلب، تسلیم و متعبد باشد؛ همچنین «تسلیم بودن» در حوزه ذهن باید به صورت «قاعده‌مند و مقنن» واقع شود تا از هرگونه تأویل و تحریف احتراز شود. علاوه بر این، باید با به‌کارگیری تمام ظرفیت‌های اجتماعی، اتقان تسلیم و استناد به شارع را به حداکثر ممکن رساند؛ از این رو، «تفاهم اجتماعی»

۱. ابعاد وسیع‌تری از بحث «حجیت» مورد بحث و دقت قرار گرفته شده است که در اینجا مجال طرح آن‌ها نیست؛ مباحثی همچون نقش عقل عملی و عقل نظری در احتجاج و نسبت میان آن‌ها، نقش اراده در فرایند احتجاج، مبانی انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی احتجاج، احتجاج در سه مقیاس «تاریخی، تمدنی و اجتماعی» و نقد و نقض دیدگاه رایج از جمله سرفصل‌های آن‌هاست. برای مطالعه بیشتر بنگرید: (میرباقری، ب ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۴۰-۱۲۲).



شرط دیگری از «حجیت یقین» است.

شرط اول، «تعبد» است؛ یعنی اراده انسان در حوزه عقل عملی خود که امیال و گرایش‌های او را شکل می‌دهد مؤمن و متعبد باشد، چراکه علم و معرفت صرفاً مبتنی بر عقل نظری و اکتشاف ذهنی نیست، بلکه عقل عملی انسان و امیال و گرایش‌های او نقش اصلی را در کیف معرفت ایفا می‌کند. یقین‌های انسان متأثر از گرایش‌های روحی و امیال و عواطف اوست. اراده انسان اگر در این حوزه تسلیم شد، اولین شرط حجیت را به دست آورده است.

شرط دوم، «تقنین» است. تسلیم در حوزه سنجش و نظر باید به قواعد و ضوابط مشخصی تبدیل شود. به صرف تعبد روحی نمی‌توان ادعا کرد که فهم او از شریعت حجت است، بلکه استناد به شرع باید قاعده‌مند و روشمند باشد؛ بنابراین، عقل نظری نیز باید با قاعده‌مندی و تقنین قواعد استناد به شرع نقش خود را در تسلیم و تولی به شارع ایفا کند.

قید سوم، «تفاهم» است که بر استفراغ وسع جمعی تأکید دارد. بهره‌گیری از تمامی ظرفیت‌های موجود، به نقد و ارزیابی گذاشتن فهم و حرکت به سوی تفاهم اجتماعی از بستر تضارب آراء می‌تواند فهم از شریعت را دقیق‌تر و کامل‌تر کند. در مراحل بعد، تفاهم باید در مقیاس اجتماعی تحقق یابد و یقین مورد نظر در ساختارهای اجتماعی و نظام حقوقی و قانونی جامعه نمود پیدا کند.

عمل و رفتار اجتماعی همواره متکی به «نظام یقین اجتماعی» است. از آنجا که جامعه نمی‌تواند بر محور یقین‌های ازهم‌گسسته‌ای که پایگاه‌های متعدد دارد به هماهنگی در عمل برسد، نظام‌مند شدن و اجتماعی شدن یقین در فقه حکومتی که باید مبنای عمل اجتماعی باشد، ضروری است؛^۱ بنابراین، شاخص سوم یقین

۱. حرکت با شتاب به سمت وحدت رویه در علوم و ایجاد شبکه هماهنگ تحقیقات در غرب نیز برای نایل آمدن به همین مقصود است؛ یعنی هدف، ایجاد نظام هماهنگ یقین اجتماعی و هماهنگ‌سازی کارآمدی اجتماعی است. در جامعه اسلامی نیز باید رفتار اجتماعی در جهت پرستش خدای متعال هماهنگ گردد و این بدان معناست که باید یقین در موضوعات و سطوح مختلف اجتماعی بر مبنای واحد هماهنگ شود.



را از یقین فردی به سطح یقین اجتماعی سوق می‌دهد و «یقین اجتماعی» را مبنای حجیت عمل در فقه حکومتی معرفی می‌کند (میرباقری، ۱۳۸۷، ص ۲۴۸).

۳-۳-۴. قواعد «عرفی، عقلایی و عقلی»، سه دسته قواعد علم اصول

در يك دسته‌بندی عام، می‌توان قواعد علم اصول را به سه دسته تقسیم کرد:

۱. قواعد عرفی (مانند مباحث الفاظ)

۲. قواعد عقلایی (مانند قواعد کشف مرادات جدی متکلم)

۳. قواعد عقلی (مانند مباحث استلزامات عقلی)

البته کاربرد قواعد «عرفی، عقلایی و عقلی» در موضوعات یادشده خلاصه نمی‌شود، بلکه هر سه دسته قاعده به صورت بُعد یکدیگر در غالب قواعد اصولی حضور دارند. درحقیقت این سه دسته قواعد، در مقام «تقنین» حجیت و طراحی قواعد استناد به شارع مطرح می‌شوند. قواعد علم اصول همان روش‌های تحصیل حجت است که ما را به یقین به تکلیف می‌رساند. اگر علم اصول موجود بخواهد تکامل پیدا کند تا در مقیاس فقه حکومتی به کار گرفته شود، این سه دسته قواعد باید مبتنی بر مبانی که گذشت، ارتقاء یابند.

۱-۳-۳-۴. طرح مبنای جدید در «اخبار عرفی» بر محور زبان تأسیسی شارع

در فرهنگ فقهاء، پایگاه استناد فهم از خطاب شارع «ظهور عرفی زمان مخاطب» است؛ اما چنانچه گذشت، زبان عرف زمان مخاطب هرگز ظرفیت تفاهم با کل جوامع تاریخ را با توجه به روند تکامل تاریخ ندارد؛ بنابراین، زبان عرف زمان خطاب نمی‌تواند زبان سرپرستی تکامل تاریخ توسط دین خاتم باشد. البته زبان عرف زمان تبعی شارع بوده که آن را به تبع زبان تأسیسی خود و به منظور تفاهم با عرف زمان مخاطب به کار گرفته است؛ بنابراین، نباید تنها به زبان عرف تکیه نمود، بلکه باید روش دستیابی به زبان تأسیسی شارع را بیابیم. در این صورت، بهره‌مندی کامل‌تری از خطابات شرعی به دست خواهد آمد.



۲-۴-۳-۳. طرح مبنای جدید در «انشاء عقلایی» بر محور سیره متشرعه

مبنای بسیاری از قواعد علم اصول، «سیره عقلا» و «انشائات عقلایی» است. در بررسی «قواعد عقلایی»، توجه به خاستگاه این قواعد بسیار با اهمیت است. آیا این قواعد به احکام عقل عملی بازمی‌گردد یا صرفاً به اعتبارات عقلایی تکیه دارد؟ و آیا این قواعد عقلایی تحت نظام سرپرستی اجتماعی دستخوش تغییر می‌گردد؟ توجه به تفاوت عقلانیت جمعی در جوامع مختلف مؤید تأثیرپذیری عقل عملی و به تبع آن انشاهای عقلایی از نظام سرپرستی اجتماعی است؛ لذا این پرسش معنادار خواهد بود که آیا احکام و انشاهای عقلایی مطلقاً از حجیت برخوردارند یا حجیت آن‌ها تابع نظام سرپرستی حاکم بر آنان است؟ در فرض پذیرش تأثیر ولایت اجتماعی بر شکل‌گیری عقلانیت عملی جامعه، انشاهای عقلایی تابع ولایت اجتماعی پدید می‌آید. بر این مبنا در جامعه دینی، ولایت دینی موجب هدایت و تکامل عقلانیت اجتماعی و مبدأ پیدایش ادراکات و بنائات عقلایی متفاوتی نسبت به جامعه غیردینی می‌شود.

نظام ارزشی و قبح جامعه نیز بر محور ولایت دینی شکل می‌گیرد و اخلاق حمیده و زیباشناسی الهی بر جامعه حاکم می‌شود. در این صورت، بهره‌گیری از انشائات و بنائات عقلایی چنین جامعه‌ای در فهم خطابات شرعی حجت است. در مقابل، جوامعی که تحت ولایت باطل توسعه یافته‌اند، احکام عقلایی آن‌ها متفاوت شده و به کارگیری آن‌ها در فهم از خطاب شارع معتبر نخواهد بود؛ بر این اساس، آنچه به عنوان سیره عقلا می‌تواند در علم اصول نقش‌آفرینی کند، سیره جوامع دینی یا سیره متشرعه و مؤمنین است.

۳-۴-۳-۳. طرح مبنای جدید در «احراز عقلی» بر محور منطق مجموعه‌نگر و

تکاملی

در سطح قواعد «عقلی» نیز این موضوع قابل بررسی است که چنانچه منطق عقل نظری در شناسایی موضوعات تکامل یابد، آیا به کارگیری آن در کشف مراد



شارع و لوازم خطاب شرعی حجت است؟ چنانچه علاوه بر منطق انتزاعی به منطق مجموعه نگر و منطق تکاملی دست یافتیم، آیا به کارگیری این دو منطق در شناخت نظام موضوعات خطابات شرعی و بهینه تکامل آن‌ها و نیز شناخت نظام احکام شارع معتبر است؟ با توجه به حاکمیت مبانی و ارزش‌ها بر منطق و روش‌های عقلی، نمی‌توان به صورت مطلق حضور عقل نظری و منطق‌های عقلی را در فرایند تفقه پذیرفت و دستاوردهای آن‌ها را حجت دانست؛ به عنوان مثال، در صورتیکه تکامل منطق عقل نظری مبتنی بر پذیرش مطلق‌گرایی حسی یا نسبیت مطلق در روش‌های هرمنوتیکی باشد به کارگیری آن در فهم خطابات شرعی معتبر نیست و نتیجه‌ای جز تأویل و تحریف فقه در بر نخواهد داشت، اما اگر منطق تکامل یافته بر مبانی و ارزش‌های معتبر دینی استوار باشد و قدرت محاسبه بهینه نظام موضوعات در جهت تکامل پرستش را دارا باشد، فرض حجیت آن در مقام تفاهم با شارع قابل اعتنا خواهد بود^۱ (میرباقری، ۱۳۸۷، صص ۱۶۵ - ۲۰۷).

جمع‌بندی

جایگاه و منزلت فقه ارتباط مستقیمی با منزلت دین و دامنه و گستره آن دارد. اگر حقیقت «دین» را جریان ولایت الهی دانستیم که باید همه حوزه‌های حیات انسانی را دربر گیرد و همه شئون را به سوی قرب الهی هدایت کند، «فقه» نیز به عنوان دانش استناد معارف دینی به منابع باید در این افق تعریف شود. ملاحظه این مبنای کلامی در روش تفقه، تصویر جدیدی از «شریعت و حکم شرعی» به دست می‌دهد، چراکه خطاب شارع به تناسب با شأن هدایت و سرپرستی شارع باید قابلیت

۱. در پایان توجه به نسبت بین این سه دسته قواعد نیز ضروری است، چراکه این سه دسته قواعد در سه دستگاه موازی استناد به شارع به کار نمی‌روند، بلکه در هر استنادی به شرع، هر سه به صورت متقوم حضور دارند. به همین دلیل باید این سه دسته از قواعد به صورت ابعاد يك منطق و نه اجزاء آن ملاحظه گردند و انعکاس آن‌ها در همدیگر مورد دقت قرار گیرد. شایان ذکر است که سهم تأثیر این قواعد در استنادات مختلف یکسان نیست، بلکه به تناسب در برخی موارد قواعد عرفی «اصلی» و قواعد عقلایی و عقلی «فرعی و تبعی» هستند. در برخی موارد نیز قواعد عقلایی «اصلی» و قواعد عرفی و عقلی «فرعی و تبعی» می‌شود و در برخی موارد دیگر قواعد عقلی «اصلی» هستند و قواعد عرفی و عقلایی «فرعی و تبعی» هستند.



هدایت تاریخی بشریت را داشته باشد و همه عرصه‌ها را پوشش دهد. فرایند دستیابی به این حکم باید در فلسفه اصول مورد دقت قرار گیرد. اصلی‌ترین مفهوم در دستیابی به حکم، «حجیت» است و علم اصول به قواعد به حجیت رسیدن فهم از شریعت می‌پردازد. حجیت به «تسلیم و تولی» نسبت به جریان ولایت معنا می‌شود و فهم و یقین آن‌گاه حجت خواهند بود که از تولی به شارع نشئت گرفته باشد. این تولی را که مناط حجیت است می‌توان با شاخص‌های سه‌گانه «تعبد روحی، تقنین ذهنی و تفاهم اجتماعی» قاعده‌مند ساخت. مبتنی بر این مبنا از حجیت باید قواعد علم اصول را ارتقاء بخشید؛ علم اصول که متکفل تقنین استناد به شارع است دارای سه دسته قواعد «عقلی، عقلایی و عرفی» است که هر یک کارکرد خاص خود را دارد، هرچند در مقام روش‌سازی به یکدیگر پیوند می‌خورند. پیشبرد این مسیر در دستیابی به فقه حکومتی و قواعد روشی آن در تفقه نیازمند ملاحظه هماهنگ سه دسته «مبانی کلامی، مبانی فلسفه شریعت و مبانی فلسفه اصولی» است.



منابع

۱. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۲۸ق)، فرائد الأصول، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۲. صدر، محمد باقر (۱۴۱۷ق)، بحوث فی علم الأصول، (عبدالساتر حسن: تقریرات)، بیروت: الدار الاسلامیه.
۳. مددی، سید احمد (۱۳۹۴)، نظام قانونی ولایتی در فقه و اصول، (یحیی عبدالهی: تقریر).
۴. میرباقری، سید محمد مهدی (۱۳۹۶)، رویکردهای فقه حکومتی، (یحیی عبدالهی: ویراستار)، قم: تمدن نوین.
۵. (۱۳۹۴)، جستاری در مبانی نظری ولایت فقیه، (یحیی عبدالهی: یحیی عبدالهی: ویراستار)، قم: تمدن نوین.
۶. (۱۳۹۲)، مبادی علم اصول احکام حکومتی (طاعت، حکم حجیت)، قم: تمدن نوین.
۷. (الف ۱۳۸۸)، بررسی تطبیقی حجیت قواعد عام علم اصول، غلام سخی رضوانی و علی محمدی: ویراستار، قم: فرهنگستان علوم اسلامی.
۸. (ب ۱۳۸۸)، گزارش جلسات پژوهشی فلسفه اخلاق، (علی محمدی: ویراستار)، قم: فرهنگستان علوم اسلامی.
۹. (۱۳۹۶)، ولایت الهیه؛ جایگاه امام در نظام خلقت، قم: تمدن نوین.
۱۰. (۱۳۸۷)، اصول فقه حکومتی؛ گفت وگو با جمعی از اساتید حوزه و دانشگاه، (به کوشش: رضا اسلامی)، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، صص ۲۱۷-۳۶۲.
۱۱. (۱۳۹۳)، تمایزات فقه و فقه سیاسی، (علی اصغر نصرتی: گردآورنده)، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی)، صص ۶۳-۱۰۹.
۱۲. (پاییز و زمستان ۱۳۸۴)، نظریه فرآیندی بودن وضع و تأثیر آن در علم اصول، نقد و نظر، (۳۹ و ۴۰)، صص ۵۴-۸۲.
۱۳. (تابستان ۱۳۹۴)، طراحی منظومه روشی بر اساس فلسفه

□ مبانی تکامل «تفقه» در پرتو حکومت اسلامی □ 

دلالۃ؛ تنها راه هماهنگ‌سازی علوم بر محور معارف نقلی، علوم انسانی اسلامی صدر، ۳ (۱۴)،
صص ۸۵-۹۳.

۱۵۳